

مفهوم پیشگویانه صلح

حتی اگر صلح به معنای نبود جنگ، تنفر، کشتار و دیوانگی به شمار آید، دستیابی به آن یکی از بالاترین هدف‌هایی است که انسان برای خود برخواهد گزید. اما اگر کسی بخواهد «مفهوم ویژه پیشگویانه» از صلح را دریابد، باید گام‌هایی فراتر بردارد و بداند که این مفهوم تنها با نبود جنگ تعریف نمی‌شود، بلکه مفهومی است فلسفی و معنوی، که برپایه اندیشه‌ای پیامبرانه از انسان، تاریخ و رستگاری بنیاد یافته است. ریشه‌های این مفهوم در داستان آفرینش انسان و نافرمانی او در برابر خداوند (آنچنان که در کتاب آفرینش آمده) نهفته است و در عصر موعود به اوج خود رسیده است.

پیش از هبوط آدم (یعنی پیش از رسیدن انسان به عقل و خودآگاهی)، او در هماهنگی کامل با طبیعت زندگی می‌کرد: و آنان هر دو - آدم و زنش - برهنه بودند و شرمی نمی‌فهمیدند. آن‌ها از هم جدا بودند، اما به این جدایی آگاهی نداشتند. نخستین نافرمانی که در واقع آغاز آزادی انسان نیز هست، «چشمان او را باز می‌کند» و او درمی‌یابد که چگونه درباره خوبی و بدی داوری کند. او به خود و دیگر همراهانش آگاه می‌شود و تاریخ انسان آغاز می‌گردد. اما انسان به خاطر این نافرمانی، از سوی خداوند نفرین و طرد می‌شود. این نفرین چیست؟ ایجاد تضاد و خصومت میان انسان و حیوان: «و من بین تو (ای مار) و زن در خصومت قرار می‌دهم و بین زادگان تو و او خصومت می‌گذارم: او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه او را خواهی گزید؟» میان انسان و خاک: «زمین به خاطر تو نفرین شده است. در همه دوران زندگی با رنج و سختی از آن خوراک فراهم سازی، خار و خاشاک برایت به بار آورد، و تو علف دشت‌ها را خواهی خورد، با عرق جبین می‌توانی نانی به کف آری بدان زمان که به زمین بازگردی.» میان زن و کارکرد طبیعی زن «و تو با رنج فرزندان را خواهی زایید.» بدین ترتیب، آن هماهنگی دست نخورده ماقبل فردگرایی، جای خود را به ستیز و خصومت می‌دهد. انسان می‌بایست به مثابه کسی که هم از خود و هم از طبیعت بیگانه شده است، خود را

۱. واژه گناه (Sin) در متون انجیل‌ها ذکر نشده است.

همانند یک غریبه در جهان تجربه کند. (این تجربه) بدان منظور است که وی دوباره بتواند به صورت کسی درآید که با خود و همراهانش و نیز با طبیعت آشناست. او می‌بایست جدایی میان خود به عنوان یک مقهور و جهان به عنوان یک فاتح را تجربه کند تا بر این جدایی فایق آید. گام نخست او (یعنی نافرمانی)، نخستین اقدام برای آزادی است، این آغاز تاریخ انسانی است. و انسان در فرآیند تاریخ رشد می‌کند، بالنده می‌شود و به ظهور می‌رسد. او عقل و نیروی مهرورزی خود را توسعه می‌دهد. او خود را در فرایندی تاریخی (که نخستین اقدام او برای آزادی و در واقع آزادی نافرمانی و گفتن واژه: «نه» است)، خلق می‌کند.

اما، مطابق مضمون عهد عتیق، نقش خداوند در این فرایند تاریخی چیست؟ پیش از هر چیز و مهمتر از همه آنکه، خداوند در تاریخ انسان ملاحظه و مداخله‌ای رحیمانه ندارد. او طبیعت انسان را نمی‌گرداند و قلب او را دگرگونه نمی‌کند (و در اینجا تفاوت اساسی میان مفهوم پیشگویانه و موعود رستگاری نهفته است). انسان فاسد می‌شود چون جدا می‌شود و بر جدایی خود فایق نمی‌آید. اما این فساد در خود موجودیت انسان نهفته است. این خود انسان است و نه خداوند، که باید از راه هماهنگی نوین، بر آن جدایی فایق شود. مطابق با اندیشه عهد عتیق، نقش خداوند در تاریخ، محدود به فرستادن پیامبرانی است که:

- (۱): هدف‌های نوین معنوی را به انسان نشان دهند.
- (۲): راه‌هایی را به انسان نشان دهند که او بتواند از میان آن‌ها یکی را برگزیند.
- (۳): علیه همه اعمال و ایستارهایی که به واسطه آن‌ها انسان خود و راه رستگاری را گم می‌کند، مبارزه کنند.

اما انسان برای عمل آزاد است: تصمیم به خود او واگذار می‌شود. او میان گزینش ثواب و عقاب و مرگ و زندگی مختار است. امید خداوند بر آن است که وی زندگی را برگزیند، اما در این راه، برای نجات او اقدامی رحمت‌بار انجام نمی‌دهد. این اصل، به روشنی تمام در داستان برخورد خداوند به هنگامی که یهودیان از شموئیل طلب پادشاه می‌کنند بازتاب یافته است.

آنگاه همه بزرگان اسرائیل گرد آمدند و به نزد شموئیل در رامه شدند و به او گفتند: ای شموئیل، تو پیر شده‌ای و فرزندان دیگر از تو پیروی نمی‌کنند، اینک مثل همه ملت‌های دیگر برای ما هم پادشاهی برگزین تا بر ما حکمرانی کند. اما این سخن آنان که: پادشاهی برگزین تا بر ما حکمرانی کند، شموئیل را آزرده ساخت و او به جانب خداوند دعا نمود و خداوند به شموئیل گفت: درست بشنو همه آنچه را که مردم با تو گفته‌اند: آنها تو را انکار ننموده، بل مرا انکار می‌کنند که جز من پادشاه دیگری را بر خود طلب می‌نمایند. مطابق

با همه اعمالی که برای من انجام داده‌اند، از آن روزی که آن‌ها را از مصر برآوردم تا به امروز که مرا ترک می‌کنند و به خدمت دیگر خدایان درمی‌آیند، به همین گونه با تو عمل خواهند کرد. پس تو ای شموئیل به سخنان آنان گوش فرا ده، تنها می‌توانی آن‌ها را به جسد هشارده می و راه‌های گزینش پادشاهانی که بر آن‌ها حکم خواهند راند، نشان بدهی.»

پس شموئیل همه گفتارهای خداوند را به مردمی که از او پادشاه طلب می‌نمودند، بازگفت. او گفت:

«این‌ها، راه‌های گزینش پادشاهی است که بر شما حکم خواهد راند: او فرزندان شما را به خدمت می‌گیرد و برارابه‌های خود می‌گمارد. از آن‌ها سوارانی می‌سازد تا پیشاپیش ارابه‌هایش بتازند. و او برای خود هزاران تحت‌الامر و صدها فرمانده برمی‌گمارد که برخی برای شخم‌زدن زمین‌ها و درو کردن محصولاتش و برخی برای شرکت در جنگ‌هایش و تجهیز ارابه‌هایش خواهند بود. او دختران شما را به عنوان جامه‌دار، آشپز و نانواهایش خواهد گرفت. او بهترین تاکستان‌های شما، بوستان‌های زیتون و مرتع شما را می‌گیرد و به خدمتکارانش می‌دهد. او، یک دهم از محصول کشت و باغ‌های تاک شما را گرفته و به سرداران و خدمتکارانش می‌دهد. او کنیزان و نوکران شما را خواهد گرفت و بهترین دام‌های شما و بهترین خرهایتان را، و همه آن‌ها را به مالکیت خویش درمی‌آورد. او یک دهم از گله‌های شما را خواهد گرفت و شما بردگان او خواهید بود. و در آن روز شما ناله و فغان خواهید نمود از دست شاهی که خود برگزیده‌اید. و خداوند دیگر در آن روز به شما اعتنایی نخواهد کرد.»

اما مردم به سخنان شموئیل گوش ندادند و آن‌ها گفتند: «نه ما پادشاهی برخود می‌خواهیم تا مانند همه ملت‌های دیگر باشیم و شاه ما بر ما فرمان براند و پیشاپیش ما در جنگ‌هایمان شرکت کند.» و آنگاه که شیموئیل همه سخنان مردم را بشنید، آن‌ها را به گوش خداوند رساند و خداوند به شموئیل گفت: سخنانشان را گوش کن و پادشاهی بر آن‌ها برگزین. آنگاه شموئیل به مردم اسرائیل گفت: «هر مرد به شهر خویش برگردد.» (۱:۴ - ۲۲ Sam, I).

تنها کاری که شموئیل می‌توانست بکند، «گوش دادن به سخنان آن‌ها»، اعتراض و نشان دادن پیامدهای اقدامات آن‌ها بوده است. اگر به خلاف این وظایف شموئیل، مردم پادشاهی برای خود برمی‌گزیدند به خودشان مربوط بود و در این کار مختار بودند. این اصل در داستان‌هایی از مصر در انجیل عهد عتیق نیز به صراحت آشکار است. در واقع، خداوند به موسی نشان می‌دهد تا چند معجزه صورت دهد. اما، همین معجزات اساساً با کارهایی که جادوگران و کاهنان مصری انجام می‌دادند، چندان توفیزی نداشت.

این اعمال برای آن بود که موسی نزد فرعون و آدم‌های او اعتباری گیرد. این معجزات کمک دست موسی بود، زیرا او می‌ترسید که مردم تنها پیام‌های صرف یک خدای بی‌نام را باور نکنند. اما نکته‌ای اساسی در آماده کردن مردم (و یا فرعون) برای نجات، آن است که خداوند به هیچ وجه ملاحظه نمی‌کند. فرعون، همان‌گونه که هست باقی نمی‌ماند، بلکه بدتر هم می‌شود و دلش سخت می‌گردد. یهودیان نیز تغییری نمی‌کنند. آن‌ها بارها می‌کوشند تا از نجات بگریزند و به شرایط بردگی و ایمن! مصر بازگردند. خداوند قلب آن‌ها را و نیز قلب فرعون را دگرگون نمی‌کند. او انسان را تنها، و به خود او وامی‌گذارد. او را وامی‌گذارد تا خود تاریخش را بسازد و رستگاری خود را فراهم آورد.

نخستین اقدام بشر برای رهایی، یک اقدام نافرمانی است. او با این اقدام خود، یکتایی اصیل خود را از طبیعت جدا و منتزع می‌کند، به خود و پیرامون خود و ناشناختگی‌های آن آگاه می‌گردد. بشر، در فرآیند تاریخ، خود را باز می‌آفریند. او در خود آگاهی، عشق و عدالت رشد می‌کند و آنگاه که به هدف تسخیر کامل جهان از طریق نیروی عقل و عشق خود نایل شود، کس دیگری است، گناه نخستین را باز شسته و به بهشت درآمده است. اما این بار در مرحله نوینی از فردگرایی و استقلال بشری است. گرچه بشر با اقدام به نافرمانی «گناه» کرده است، اما گناه او در فرآیند تاریخ توجیه می‌شود. او به سبب وجودی خویش، به فساد نمی‌گراید، بلکه تنها گناه او آغاز یک فرایند جدلی (دیالکتیک) است که به خود آفرینی و خود-رستگاری او می‌انجامد.

انجام این خود آفرینی از سوی او، پایان تاریخ ستیز و جدال و آغاز هماهنگی و وحدت نوین برای اوست که «موعود»^۲، «پایان روزگار» و غیره خوانده شده است. مسیحا^۳ ناجی نیست. او از سوی خداوند برای نجات مردم و یا اصلاح موجودیت فاسدشدنی آن‌ها فرستاده نشده است. مسیحا، نشانه و نمادی از دستاوردهای خود بشر است. آنگاه که بشر به وحدت برسد و آماده باشد، مسیحا ظهور خواهد کرد. مسیحا هم، به همان اندازه خداوند است که دیگران هستند: او یک پادشاه تدهین شده است که نماد و نشانگر عصر نوین است.

دیدگاه پیشگویانه موعود بر پایه هماهنگی میان مرد و مرد، مرد و زن و انسان و طبیعت است. این هماهنگی نوین با هماهنگی مربوط به عصر بهشت تفاوت دارد. این یک تنها زمانی به دست می‌آید که بشر برای تبدیل شدن به انسان حقیقی کاملاً رشد کند، قادر باشد عشق بورزد، حقیقت را بداند و عدالت نماید. یعنی آنگاه که او نیروی عقل خود را

1. Self-awareness
3. Messiah

2. Messianictime

به اندازه‌ای بالنده کند که از قیود بشری برهد و از احساسات غیرعقلانی بپرهیزد. تعاریف پیشگویانه با نمادهای اندیشه هماهنگی نوین پر بار می‌شوند. زمین دوباره پر بار است. شمشیرها را می‌توان به خیش آهن مبدل ساخت. گرگ و بره در کنار هم به صلح و آرامش می‌زیند. دیگر جنگی در میان نخواهد بود، و همه بشریت بر محور حقیقت و عشق، متحد و یکپارچه می‌شوند.

صلح از دیدگاه پیشگویانه، یکی از جنبه‌های عصر موعود است، آنگاه که بشر بردشواری‌هایی که او را از دیگر همراهان و نیز از طبیعت جدا می‌سازد، فایق آید. آن زمان وی با کسانی که از آن‌ها جدا شده است به‌واقع در صلح خواهد بود. برای صلح، بشر باید بخشودگی را بیابد. صلح، نتیجه‌گذار از شرایط بشری است که در او از خود بیگانگی اجای وحدت را گرفته بوده است. بدین روی، اندیشه صلح از دیدگاه پیشگویانه، نمی‌تواند جدا از اندیشه درک بشر از انسانیت او باشد. صلح چیزی فراتر از شرایط نبود جنگ است. صلح هماهنگی و وحدت میان آدم‌ها و غلبه بر جدایی‌ها و از خودبیگانگی است.

«مفهوم پیشگویانه صلح» از قلمرو مناسبات و روابط انسانی فراتر می‌رود و به هماهنگی نوین میان انسان و طبیعت نیز مصداق می‌یابد. صلح میان انسان و طبیعت هماهنگی میان انسان و طبیعت است. دیگر انسان و طبیعت جدا از هم نیستند. انسان، مرعوب و در تهدید طبیعت نیست و قرار هم نیست که بر آن غلبه یابد. انسان طبیعی می‌شود و طبیعت، انسانی می‌گردد. او و طبیعت بخشی از جهان انسان می‌شوند. این است مفهوم صلح در پهنه پیشگویانه خود. واژه عبری صلح (شلوم = Shalom)، که بهترین ترجمه‌اش کمال است، به همین معنا اشاره دارد.

البته مفهوم عصر موعود و صلح موعود در منابع مختلف پیشگویی، تفاوت دارند. در اینجا قصد نداریم وارد جزئیات چنین تفاوت‌هایی بشویم. شاید کفایت کند که با ذکر چند نمونه‌وار، جنبه‌های مختلف اندیشه عصر مسیحایی را، تا آنجا که به مفهوم صلح مسیحایی مربوط است، نشان دهیم:

اندیشه عصر موعود، به معنای شرایط «صلح بشر با طبیعت» و پایان همه ویرانگری‌ها در کتاب اشعیا چنین توضیح داده می‌شود:

گرگ و بره همنشین خواهند بود، و پلنگ در کنار کودک می‌آرامد. گوسفند و شیر و دام و دد به‌همراه همنند و کودکی می‌تواند بر آن‌ها شبانی کند. خرس و گاو به یک آب‌شخور روند و توله‌گان آن‌ها کنار هم یله گردند. شیر گاه خواهد خورد همچنان که گاو چنین می‌کند.

کودکی شیرخواره برکنام مار زنگی بازی کند و کودک تازه پا دست در سوراخ مار گزنده تواند کرد.

آن‌ها، در این کوهستان مقدس من نه آسیبی بینند و نه مرگ بپذیرند. چرا که زمین سرشار از دانش خداوندی است. همچنان که دریاها سرشار از آبند (اشعیا: فصل ۱۱، سطور ۹-۶)

اندیشه هماهنگی نوین بشر، با طبیعت در عصر موعود، نه تنها نشانگر پایان جنگ بشر علیه طبیعت، بلکه بیانگر آن است که طبیعت خود را از بشر جدا و باز نمی‌شناسد. او به یک مادر سرشار از عشق و پرستار تبدیل می‌شود. طبیعت در درون بشر دیگر ناقص نیست و طبیعت بیرون از بشر، نازا و عقیم نخواهد بود. اشعیا بر این نظر اشاره دارد:

پس دیده کوران روشن خواهد شد و گوش کران به کار خواهد افتاد.
پس مردم چلاق چون گوزنان جهیدن‌کنند و زبان لالان به آوازهای خوش بچرخد. آب‌ها در بیابان جاری شود و انهار در صحاری به راه او فتد.

صخره گدازنده به آبیگری بدل شود و از زمین عطشان چشمه‌ها فوران کند. آبشخور شغالان، آبیگر پرندگان شود و هرزه علف‌ها به خیزران و نیستان تبدیل شود. و شاهراهی پدید شود که آن را راه مقدس خوانند: ناپاکان از این راه گذر نتوانند کرد و جاهلان و نادانان، بر آن گمراه نگردند.

شیر درنده‌ای بر آن گذر نکند و هیچ ددی بدان راه نیابد. و از این گونه در آن یافت نگردد. لیکن رستگاران همه بر آن گام نهند.

پس آن بخشودگان خداوند بازگردند و آوازخوانان به صهیون برآیند. خوشی جاودان به سریابند: شادی و کامروایی یابند و غصه و آه گریزان شود. (اشعیا، ۱: ۵-۳۵)
و یا باز، در اشعیای دوم آمده است که:

هان، که من به کاری بدیع پرداخته‌ام، و عنقریب است به چشم همگان درآید. آیا گمانی بر آن می‌برید؟ من، راهی خواهم ساخت در صحراهای خشک و رودی در بیابان. درندگان و ددان؛ شغالان و شترمرغان ستایشم کنند، ازیرا که به صحاری آب جاری می‌کنم، رود در بیابان بگردانم و بندگان و بندگان گزیده‌ام را آب می‌نوشانم.
(اشعیا: ۲: ۱۹-۴۳)

اندیشه وحدت نوین میان انسان و انسان را که سبب شده است ناآشنایی و ویرانگری‌های آنان از میان برداشته شود، میکا^۱ چنین شروع نموده است:
او میان بسیاری از مردم داوری خواهد کرد. او طرف ملت‌های قوی را نخواهد گرفت، و

آنان شمشیرهای خود را به داس و نیزه‌هایشان را به خیش آهن تبدیل کنند. هیچ مردمی به روی مردم دیگر تیغ نکشد و دیگر مردم از جنگ چیزی نمی‌دانند. و هرکس در سایهٔ درخت تاک و درخت انجیر خود می‌آساید و دیگر از کس نهراسند، زیرا که دهان خداوند به گفته‌های مشفقانه باز شده است.

زیرا که همهٔ مردم با نام خداوندشان گام برمی‌دارند و ما به نام خداوندمان که خدای همواره جاودان است، گام خواهیم برداشت. (میکا: ۴، ۳-۵)

اما در مفهوم موعود، بشر نه تنها از ویران‌سازی بشریت دست می‌کشد، بلکه به تجربهٔ جدایی میان مردمی از مردمی دیگر دست می‌یابد. آنگاه که به هدف انسان کامل برسد، غریبه دیگر غریبه نیست، انسان دیگر با خود بیگانه نخواهد بود. این توهم که مردمی با مردم دیگر متفاوتند، از میان می‌رود. دیگر هیچ نخبه و سرآمدی وجود نخواهد داشت. در آموس^۱ چنین آمده است که:

خداوند فرماید: هان ای مردم اسرائیل، آیا نزد من شما با مردم حبشه تفاوتی دارید؟ آیا من این مردم اسرائیل را از سرزمین مصر، و فلسطینیان را از کفتور^۲ و سوریان را از کر^۳ برنیاورده‌ام؟ (آموس، ۹:۷)

همین اندیشه که همهٔ مردم سرزمین‌ها را نزد خداوند برابر و یکسان بشمارند، و او عزیز کرده و ویژه‌ای ندارد، به زیبایی از زبان اشعیا بیان شده است:

در آن روز، شاه‌راهی از مصر به آشور خواهد بود و آشوریان به مصر می‌آیند و مصریان به آشور روند. و مصریان و آشوریان همراه با هم به عبادت برآیند.

در آن روز، اسرائیل همراه با مصر و آشور سه مکان مقدس در قلب زمین خواهند بود که خدای مهربان بر آن رحمت فرستد و گوید: «رحمت بر تو ای مصر و مردمان من، رحمت بر تو ای آشور، قوت دستان من و ای اسرائیل، میراث من». (اشعیا: ۱۹، ۲۳-۲۴)

کوتاه آنکه اندیشهٔ پیشگویانهٔ صلح، بخشی از مفهوم مذهبی و تاریخی انبیاست که در عصر اندیشهٔ موعود به عنوان عقاید آنان تجلی کامل می‌یابد. صلح میان انسان و انسان و میان انسان و طبیعت، چیزی فراتر از نبود جنگ و ستیز است. این صلح در واقع تحقق وحدت و هماهنگی حقیقی، و تجربهٔ بخشش و استغفار فرد در رابطه با جهان و در رابطه با خویش است. این صلح، پایان از خودبیگانگی و بازگشت انسان به خود است.

ترجمه: منصور گودرزی

1. Amos

2. Caphtor

3. kir